

# پیوست مقاله «تحلیلی مقایسه‌ای و راهبردی درباره فرایند گذار به دموکراسی در ایران» تجربه سایر کشورها

هادی زمانی

ژانویه ۲۰۲۵

[www.hadizamani.com](http://www.hadizamani.com)

همانطور که در مقاله «تحلیلی مقایسه‌ای و راهبردی درباره فرایند گذار به دموکراسی در ایران»<sup>۱</sup> اشاره شد، در چند دهه گذشته، کشورهای متعددی توانسته‌اند رژیم‌های استبدادی خود را با حکومت‌های دموکراتیک جایگزین کنند. بطور کلی، این تجربه‌ها را می‌توان در سه گروه انقلاب از پایین، اصلاحات از بالا و «گذار» دسته بندی کرد.

در تعداد انگشت شماری این تحول به صورت انقلاب از پایین، به طور ناگهانی و با خیزش‌های گسترده مردمی و مبارزه مدنی رخ داده است، مانند فیلیپین، چکسلواکی، صربستان، تونس، پرتغال و رومانی. در مقابل، در یک مورد، یعنی اسپانیا، این تحول در فرایند «اصلاحات از بالا» تحقق یافته است که در آن حاکمیت ابتکار عمل برای گذار به دموکراسی را در دست دارد و با اجرای یک برنامه هدفمند و منسجم امکان گذار از دیکتاتوری به یک نظام دموکراتیک را فراهم می‌آورد. اما در اکثریت موارد، تغییرات دموکراتیک از طریق فرآیندی تدریجی و فزاینده، در چند مرحله محقق شده است که در آن مبارزه مستمر جامعه مدنی با کسب مطالبات فزاینده حکومت استبدادی را مجبور به عقب نشینی «پله‌ای» و نهایتاً واگذاری قدرت به یک نظام دموکراتیک کرده است. آرژانتین، برزیل، کره جنوبی، تایوان، مجارستان، شیلی، کرواسی، اروگوئه، غنا، گویان، آفریقای جنوبی و کنیا نمونه‌های برجسته این فرایند هستند که حد وسط و ترکیبی از فرایند انقلاب از پایین و فرایند اصلاحات از بالا است و غالباً با نام فرایند گذار شناخته می‌شود.

بررسی جامع این تجربیات خارج از محدوده این ارزیابی است. اما در زیر اطلاعات مختصری در مورد این تجربه‌ها ارائه شده که می‌تواند به شناخت فرایندهای بالا و درس‌هایی که می‌توان از تجربیات مذکور آموخت کمک کند.<sup>۲</sup>

## فیلیپین (۱۹۸۶)

گذار فیلیپین به دموکراسی در سال ۱۹۸۶ به صورت ناگهانی با قیام غیر خشونت آمیز مردم علیه رژیم مارکوس شکل گرفت. اعتراضات گسترده عمومی و مقاومت مدنی مردم رئیس‌جمهور فردیناند مارکوس را مجبور به فرار از کشور کرد و به دیکتاتوری ۲۰ ساله او پایان داد. این رویداد پس از یک انتخابات ریاست‌جمهوری مورد مناقشه رخ داد که در آن مارکوس، علی‌رغم اتهامات تقلب، ادعای پیروزی کرد. میلیون‌ها فیلیپینی در خیابان‌های مانیل به‌طور مسالمت‌آمیز خواستار استعفای مارکوس شدند.

ارتش، که در ابتدا از مارکوس حمایت می‌کرد، در نهایت از او جدا شد و به اپوزیسیون به رهبری کورازون آکینو (بیوه رهبر مخالفان ترور شده، بنینو آکینو جونیور) پیوست. علی‌رغم تلاش‌های مارکوس برای حفظ قدرت، از جمله فراخوان نیروهای وفادار، انقلاب همچنان مسالمت‌آمیز باقی ماند و درگیری خشونت‌آمیز عمده‌ای رخ نداد. جدایی ارتش و حمایت چهره‌های سیاسی کلیدی، در تضمین غیرخشونت‌آمیز بودن این گذار، نقشی حیاتی ایفا کرد.

<sup>۱</sup> برای مطالعه اصل مقاله به لینک زیر مراجعه کنید:

[https://www.hadizamani.com/\\_files/ugd/39466c\\_969c0393549e45898a257d1fe4756cbd.pdf](https://www.hadizamani.com/_files/ugd/39466c_969c0393549e45898a257d1fe4756cbd.pdf)

برای شنیدن سخنرانی مربوط به مقاله به لینک زیر مراجعه کنید:

[https://www.youtube.com/watch?v=Bq11WXxJ\\_2s&t=1s](https://www.youtube.com/watch?v=Bq11WXxJ_2s&t=1s)

<sup>۲</sup> برای درس‌هایی که می‌توان از این تجربه‌ها آموخت به اصل مقاله در لینک بالا مراجعه کنید.

## چکسلواکی (۱۹۸۹)

گذار چکسلواکی به دموکراسی که به انقلاب مخملی معروف گشت، سریع و غیرخشونت آمیز بود. رژیم کمونیستی در عرض چند هفته سقوط کرد و دموکراسی به سرعت برقرار شد. این فرایند، گذار چکسلواکی به دموکراسی را به یکی از صلح آمیزترین و ناگهانی‌ترین گذارها در اروپای شرقی در اواخر قرن بیستم تبدیل کرد.

انقلاب مخملی چکسلواکی (نوامبر- دسامبر ۱۹۸۹) با اعتراضات گسترده آغاز شد که جرقه آن سرکوب خشونت‌آمیز تظاهرات دانشجویی در پراگ در ۱۷ نوامبر ۱۹۸۹ بود. در هفته‌های بعد، اعتراضات افزایش یافت و صدها هزار نفر از شهروندان چکسلواکی خواستار اصلاحات سیاسی و پایان رژیم کمونیستی شدند.

در اواخر نوامبر ۱۹۸۹، حزب کمونیست چکسلواکی موافقت کرد که از انحصار قدرت خود چشم‌پوشی کند. مذاکرات بین رهبران اپوزیسیون (به رهبری واتسلاو هاول) و دولت کمونیستی منجر به انتقال مسالمت آمیز قدرت به مخالفان شد. در ۱۰ دسامبر ۱۹۸۹، رئیس‌جمهور گوستاو هوساک یک دولت انتقالی را منصوب کرد که شامل غیر کمونیست‌ها نیز می‌شد. هوساک اندکی پس از آن استعفا داد و راه را برای انتخاب واتسلاو هاول به عنوان رئیس‌جمهور در ۲۹ دسامبر ۱۹۸۹ هموار کرد.

در ژوئن ۱۹۹۰، بعد از بیش از چهار دهه، اولین انتخابات آزاد چکسلواکی برگزار شد که منجر به ایجاد یک حکومت کاملاً دموکراتیک شد. اگرچه گذار چکسلواکی به دموکراسی سریع بود، اما انحلال بعدی چکسلواکی در سال ۱۹۹۳ که منجر به ایجاد جمهوری‌های مستقل چک و اسلواکی شد، منعکس‌کننده تنش‌های ملی بود.

## صربستان (۲۰۰۰)

گذار صربستان به دموکراسی در سال ۲۰۰۰، که به انقلاب بولدوزر معروف گشت، یک رویداد ناگهانی و عمدتاً مسالمت آمیز بود. علیرغم برخی خشونت‌ها، سقوط رژیم میلوشویچ بدون خونریزی گسترده به دست آمد.

دولت اسلوبودان میلوشویچ یک دولت ملی‌گرای افراطی و تهاجمی با سیاست‌های استبدادی بود که صربستان را درگیر جنگ‌های بوسنی و کوزوو در دهه ۱۹۹۰ کرد و به نقض گسترده حقوق بشر و جنایات جنگی متهم شده بود. نقطه عطف این گذار انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۰۰ بود. میلوشویچ تلاش کرد تا نتایج این انتخابات را به نفع خود دستکاری کند، اما گروه‌های مخالف، به رهبری چهره‌هایی مانند وویسلاو کوشتونیکا، اعتراضات گسترده‌ای را بسیج کردند.

در ۵ اکتبر ۲۰۰۰، یک تظاهرات بزرگ و بدون خشونت در بلگراد شروع شد و تظاهرکنندگان به ساختمان‌های دولتی یورش بردند و میلوشویچ را مجبور به استعفا کردند. این تظاهرات به دلیل استفاده نمادین از بولدوزر برای شکستن موانع، «انقلاب بولدوزر» نام گرفت. اگرچه برخی درگیری‌ها بین معترضان و نیروهای امنیتی رخ داد، اما انقلاب در مجموع صلح آمیز بود. این خیزش مردمی نقش کلیدی در پایان دادن به رژیم میلوشویچ و هموار کردن راه برای اصلاحات دموکراتیک داشت.

پس از کنارگیری میلوشویچ، صربستان به سوی یک دولت دموکراتیک‌تر گذار کرد و وویسلاو کوشتونیتسا به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شد، گرچه کشور همچنان با چالش‌هایی مانند پیامدهای جنگ‌های بالکان و وضعیت کوزوو نیز روبه‌رو بود.

## تونس (۲۰۱۱-۲۰۱۰)

گذار تونس به دموکراسی با رویدادهایی آغاز شد که طی سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۱۱ رخ داد. لحظه کلیدی که این گذار را آغاز کرد، خودسوزی محمد بوعزیزی، یک دستفروش، در دسامبر ۲۰۱۰ بود که جرقه اعتراضات گسترده علیه بیکاری، فساد و سرکوب سیاسی را زد. این اعتراضات به «انقلاب یاس» تبدیل شد که در ژانویه ۲۰۱۱ به برکناری زین‌العابدین بن‌علی، رئیس‌جمهور دیرپای تونس، انجامید.

تحولات سیاسی بعدی یک فرآیند تدریجی بود که با تشکیل دولت انتقالی و آغاز مذاکرات بین جناح‌های سیاسی همراه شد. پس از کنارگیری بن علی، تونس توسط یک دولت انتقالی متشکل از نمایندگان مخالفان اداره شد، اما این دولت با چالش‌هایی در بازگرداندن ثبات و پاسخگویی به مطالبات مردم روبه‌رو بود.

در سال‌های بعد، تونس گام‌های مهمی در جهت ایجاد یک نظام دموکراتیک برداشت. در سال ۲۰۱۱، تونس اولین انتخابات آزاد و عادلانه خود را برای تشکیل مجلس موسسان برگزار کرد که وظیفه تدوین قانون اساسی را داشت. در سال ۲۰۱۴، تونس یک قانون اساسی جدید تصویب کرد که اصول کلیدی دموکراتیک مانند حقوق بشر، برابری جنسیتی، و تفکیک قوا را تضمین می‌کرد. در این سال اولین انتخابات دموکراتیک پارلمانی و ریاست‌جمهوری تونس برگزار شد که گذار دموکراتیک آن را تثبیت کرد. این فرآیند شامل مجموعه‌ای از مصالحه‌ها بین احزاب سکولار و اسلام‌گرا، به‌ویژه جنبش النهضه بود که نقش کلیدی در شکل‌گیری چشم‌انداز سیاسی تونس ایفا کرد. برای مثال، بحران سیاسی ۲۰۱۳ با یک دوره از مذاکرات، به نام "گفت‌وگوی ملی" حل شد که به تشکیل یک دولت تکنوکرات جدید و کاهش تنش‌ها میان گروه‌های سیاسی انجامید.

در حالی که گذار تونس به دموکراسی در مقایسه با سایر کشورهای بهار عربی نسبتاً صلح‌آمیز بود، این گذار بدون چالش نبود. کشور با مسائلی مانند تروریسم، مشکلات اقتصادی، و قطب‌بندی سیاسی مواجه شد. با این حال، تا سال ۲۰۱۵، تونس به‌عنوان موفق‌ترین نمونه گذار دموکراتیک در بهار عربی شناخته شد. به‌طور خلاصه، گذار تونس به دموکراسی محصول ناآرامی‌های فزاینده و تلاش‌های آگاهانه برای ایجاد یک نظام سیاسی فراگیر و دموکراتیک در طی چند سال بود.

### پرتغال (۱۹۷۴-۱۹۷۶)

گذار پرتغال به دموکراسی یک رویدادی سریع و دراماتیک بود که با یک کودتای نظامی در ۲۵ آوریل ۱۹۷۴ رژیم استبدادی استادو نوو (Estado Novo) را که بیش از چهار دهه تحت رهبری آنتونیو د اولیویرا سالازار و سپس مارچلو کایتانو بر پرتغال حکومت کرده بود، سرنگون کرد. انقلاب توسط گروهی از افسران نظامی در جنبش نیروهای مسلح آغاز شد که از جنگ‌های استعماری طولانی‌مدت در آفریقا و فقدان آزادی‌های سیاسی ناراضی بودند. کودتا با حداقل خونریزی انجام شد، زیرا اکثریت مردم و نهادهای کلیدی به سرعت از انقلابیون حمایت کردند. این انقلاب به دلیل استفاده مسالمت‌آمیز از میخک‌ها به نام انقلاب گل میخک معروف شد. شهروندان میخک‌ها را به عنوان نمادی از عدم خشونت در لوله تفنگ‌های سربازان قرار می‌دادند.

در حالی که سرنگونی اولیه استبداد ناگهانی بود، تثبیت دموکراسی چندین سال به طول انجامید و با تغییرات قابل توجه سیاسی و اجتماعی همراه بود. دوره بین سال‌های ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۶ با آشفتگی‌های سیاسی همراه بود و جناح‌های رقیب (کمونیست، سوسیالیست و محافظه‌کار) برای نفوذ مبارزه می‌کردند. در این دوره دولت‌های موقت متعددی تأسیس شدند که ملی‌سازی‌های موسسات اقتصادی و اصلاحات ارضی را به اجرا گذاشتند.

در سال ۱۹۷۶ یک قانون اساسی دموکراتیک تصویب شد که پرتغال را به عنوان یک دموکراسی پارلمانی تأسیس کرد. این قانون انتقال را رسمیت بخشید و زمینه را برای ادغام پرتغال در چارچوب دموکراتیک اروپا فراهم کرد.

### رومانی (۱۹۸۹)

انقلاب رومانی در دسامبر ۱۹۸۹ که به سرنگونی رژیم اقتدارگرای نیکولای چائوشسکو انجامید ناگهانی و خشونت‌آمیز بود. برخلاف برخی دیگر از کشورهای بلوک شرق که گذارهای مسالمت‌آمیزی را تجربه کردند، رومانی شاهد یک شورش خونین بود. این رویداد از اواسط دسامبر ۱۹۸۹ آغاز شد و با اعتراضاتی در شهر تیمیشوارا علیه سیاست‌های چائوشسکو، از جمله سرکوب گسترده و سختی‌های اقتصادی جرقه خورد.

این اعتراضات به سرعت گسترش یافت و در سراسر کشور فراگیر شد و به درگیری‌های خشونت‌آمیز بین معترضان و نیروهای امنیتی رژیم انجامید. در ۲۱ دسامبر ۱۹۸۹، چائوشسکو تلاش کرد با یک سخنرانی در بخارست ناآرامی‌ها را فرونشاند، اما این تلاش نتیجه معکوس داشت و جمعیت علیه او شورید. در ۲۲ دسامبر، چائوشسکو و همسرش النا از پایتخت گریختند اما دستگیر شدند و پس از یک محاکمه کوتاه در ۲۵ دسامبر اعدام شدند. انقلاب رومانی خشونت‌بارترین رویداد در اروپای شرقی طی فروپاشی کمونیسم بود و بیش از ۱۰۰۰ کشته و هزاران زخمی بر جای گذاشت.

اگرچه سرنگونی رژیم ناگهانی و خشونت‌آمیز بود، اما گذار به یک دموکراسی پایدار تدریجی‌تر بود و چندین سال زمان برد تا اصلاحات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی برای غلبه بر میراث اقتدارگرایی چائوشسکو به اجرا گذاشته شود. پس از سقوط چائوشسکو، جبهه نجات ملی که توسط مقامات سابق کمونیست رهبری می‌شد، قدرت را در دست گرفت. این جبهه در ابتدا وعده اصلاحات دموکراتیک داد اما به دلیل ارتباط با رژیم سابق مورد انتقاد قرار گرفت و اعتراضات و آشفتگی‌های سیاسی ادامه یافت. رومانی اولین انتخابات آزاد خود را در سال ۱۹۹۰ برگزار کرد، اما اصلاحات سیاسی، ایجاد یک اقتصاد بازار و تأسیس نهادهای مستقل طی دهه‌های بعدی تکامل یافت.

### اسپانیا (۱۹۷۶ - ۱۹۸۰)

گذار اسپانیا به دموکراسی بطور تدریجی و عمدتاً مسالمت‌آمیز انجام شد. این فرآیند پس از مرگ دیکتاتور فرانسیسکو فرانکو در سال ۱۹۷۵ آغاز شد و در اوایل دهه ۱۹۸۰ با تثبیت نظام دموکراتیک به اوج خود رسید. گذار اسپانیا به دموکراسی با اصلاحات هدفمند، اجماع سیاسی، و تلاش برای اجتناب از شکاف‌های عمیق اجتماعی همراه بود. این رویکرد سنجیده به اسپانیا امکان داد تا به‌طور موفقیت‌آمیز از دیکتاتوری به یک نظام دموکراتیک پایدار و فراگیر گذار کند.

فرانکو، خوان کارلوس اول را به‌عنوان جانشین خود منصوب کرده بود، با این انتظار که او حکومت استبدادی را ادامه دهد. اما خوان کارلوس نقش مهمی در هدایت اسپانیا به سمت دموکراسی ایفا کرد. او سیاستمداران اصلاح‌طلب را منصوب کرد و از برچیدن تدریجی ساختارهای استبدادی فرانکو حمایت نمود. در سال ۱۹۷۶، آولفو سوارز به‌عنوان نخست‌وزیر منصوب شد. او با همکاری اصلاح‌طلبان و فرانکوئیست‌های معتدل، تغییرات سیاسی را آغاز کرد. قانون اصلاحات سیاسی (۱۹۷۶) به تصویب رسید تا راه را برای انتخابات دموکراتیک هموار کند. گذار اسپانیا شامل توافقات میان گروه‌های مختلف سیاسی از جمله فرانکوئیست‌های پیشین، سوسیالیست‌ها، کمونیست‌ها، و ملی‌گرایان منطقه‌ای بود. این رویکرد مبتنی بر اجماع، از دوقطبی شدن شدید و خشونت‌هایی که ممکن بود به وجود آید، جلوگیری کرد.

در گذار اسپانیا به دموکراسی مبارزه مدنی جامعه همچنان نقش آفرین بود. اما در تحلیل نهایی این حاکمیت و شخص خوان کارلوس بود که ابتکار عمل برای گذار به دموکراسی را در دست داشت و با اجرای یک برنامه هدفمند و منسجم، از طریق اصلاحات از بالا به اسپانیا امکان داد تا به‌طور موفقیت‌آمیز از دیکتاتوری به یک نظام دموکراتیک پایدار و فراگیر گذار کند.

اسپانیا اولین انتخابات آزاد خود را در سال ۱۹۷۷ برگزار کرد که به تدوین قانون اساسی اسپانیا در سال ۱۹۷۸ منجر شد. این قانون اساسی اسپانیا را به‌عنوان یک پادشاهی پارلمانی تعریف کرد و آزادی‌های مدنی را تضمین نمود. با وجود برخی موارد خشونت سیاسی، مانند فعالیت‌های گروه جدایی‌طلب باسک و کودتای نظامی نافرجام در سال ۱۹۸۱، این گذار به‌طور کلی مسالمت‌آمیز بود. این فرآیند تا اوایل دهه ۱۹۸۰ با انتقال مسالمت‌آمیز قدرت میان احزاب سیاسی تکمیل شد، که نشان‌دهنده استقرار کامل اصول دموکراتیک بود.

### آرژانتین (۱۹۸۳ - ۱۹۸۹)

گذار آرژانتین به دموکراسی پس از دوره‌ای پرتلاطم و خشونت‌آمیز رخ داد که با دیکتاتوری نظامی و نقض گسترده حقوق بشر همراه بود. شکست رژیم نظامی در جنگ فالکلند نقطه عطفی بود که فرآیند گذار به دموکراسی را آغاز کرد. در این فرآیند، هرچند از وقوع جنگ داخلی یا خشونت گسترده اجتناب شد، اما گذار با بحران‌های اقتصادی، مقاومت نظامی و چالش‌های سیاسی و اجتماعی متعددی همراه بود. در نهایت سیر تحولات به تثبیت نهادها و رویه‌های دموکراتیک و تأسیس یک دموکراسی پایدار و کارآمد منجر شد.

در سال ۱۹۷۶، دولت نظامی آرژانتین دولت منتخب ایزابل پرون را سرنگون کرد و چیزی را آغاز کرد که به «جنگ کثیف» مشهور شد. در این دوره، هزاران مخالف سیاسی، فعالان و شهروندان عادی توسط حکومت ناپدید، شکنجه و اعدام شدند. این دوره سرکوب و وحشیانه منجر به ناپدید شدن حدود ۱۰ تا ۳۰ هزار نفر توسط رژیم شد. یکی از رویدادهای کلیدی که گذار آرژانتین به دموکراسی را تسریع کرد، جنگ فالکلند در سال ۱۹۸۲ بود. این جنگ کوتاه اما شدید بین آرژانتین و بریتانیا بر سر جزایر فالکلند (مالویناس) بود. جنگ با شکست تحقیرآمیز آرژانتین پایان

یافت. شکست در این جنگ قدرت رژیم نظامی را به شدت تضعیف کرد و به فروپاشی رژیم نظامی و استعفای رهبران آن انجامید.

پس از شکست در جنگ فالکلند، نارضایتی عمومی از رژیم نظامی افزایش یافت. دولت نظامی متوجه شد که دیگر قادر به حفظ قدرت نیست. فشارهای داخلی و بین‌المللی (از جمله ایالات متحده) بازگشت به حکومت دموکراتیک را تشویق کرد. در سال ۱۹۸۳، رائول آلفونسین، نامزد اتحاد مدنی رادیکال، در اولین انتخابات آزاد پس از دیکتاتوری به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شد.

علیرغم انتقال مسالمت‌آمیز قدرت، نظامیان به طور کامل از نفوذ خود دست نکشیدند. در اواسط دهه ۱۹۸۰ چندین کودتای نافرجام توسط جناح‌های نظامی صورت گرفت که قصد داشتند کنترل دولت را باز پس بگیرند. اما این تلاش‌ها شکست خوردند و حکومت دموکراتیک تثبیت شد. دولت دموکراتیک جدید با چالش رسیدگی به جنایات دیکتاتوری نظامی روبه‌رو بود. آلفونسین در ابتدا تلاش کرد مقامات نظامی مسئول را به دلیل نقض حقوق بشر محاکمه کند، اما دولت او با مخالفت جناح‌های قدرتمند نظامی مواجه شد و قوانینی مانند «توقف کامل» و «اطاعت از مافوق» در سال‌های ۱۹۸۶ و ۱۹۸۷ تصویب شدند که به بسیاری از عوامل جنگ کثیف عفو اعطا کرد. این قوانین در دهه ۲۰۰۰ لغو شدند و امکان پیگرد بیشتر جنایات دوران دیکتاتوری فراهم شد. وضعیت اقتصادی آرژانتین پس از دیکتاتوری نیز بسیار وخیم بود دولت‌های دموکراتیک با چالش‌های شدید اقتصادی روبه‌رو شدند که به اعتصابات و اعتراضات در دهه ۱۹۸۰ انجامید.

بحران‌های اقتصادی و ناآرامی‌های اجتماعی آرژانتین در دهه ۱۹۹۰ نیز ادامه یافت. با این حال، نهادهای کلیدی مانند دستگاه قضایی، مجلس و جامعه مدنی نقشی قوی‌تر در حمایت از حکومت دموکراتیک ایفا کردند. در سال ۱۹۸۹، کارلوس منم، نامزد حزب عدالت (جاستیسیالیست، حزب پرون)، به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شد و این اولین بار بود که یک حزب غیررادیکال در یک انتخابات دموکراتیک از زمان بازگشت به دموکراسی پیروز می‌شد. دوران ریاست‌جمهوری منم که با اتخاذ سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالی همراه بود، دوره‌ای از ثبات سیاسی را به همراه داشت، اما با چالش‌های اقتصادی و اجتماعی قابل‌توجهی نیز روبه‌رو بود.

## برزیل (۱۹۸۵)

گذار از دیکتاتوری نظامی به دموکراسی در برزیل به شکلی مسالمت‌آمیز و تدریجی انجام شد. برخلاف برخی کشورهای دیگر آمریکای لاتین، برزیل تغییرات ناگهانی و انقلابی را تجربه نکرد و فرآیند دموکراتیزه شدن شامل مذاکرات و مصالحه بین رهبران نظامی و نیروهای سیاسی غیرنظامی بود. نظامیان از اواخر دهه ۱۹۷۰ به تدریج کنترل خود را کاهش دادند و پس از اعتراضات گسترده، انتخابات مستقیم در سال ۱۹۸۵ دوباره برگزار شد. فرآیند تحولات تدریجی بود و برزیل از خشونت عمده اجتناب کرد. رژیم نظامی که تحت فشارهای داخلی و خارجی تضعیف شده بود، تصمیم گرفت بدون توسل به خشونت قدرت را واگذار کند. اگرچه این فرآیند بدون چالش نبود - به ویژه بحران‌های اقتصادی و تداوم نفوذ نظامیان - اما یکی از گذارهای مسالمت‌آمیز و کنترل‌شده در آمریکای لاتین بود که آغازگر دوران دموکراسی شد که تا امروز ادامه دارد.

برزیل از سال ۱۹۶۴ تا ۱۹۸۵ تحت دیکتاتوری نظامی بود. رژیم نظامی با یک کودتا، با این ادعا که کودتا برای جلوگیری از یک انقلاب کمونیستی ضروری است، رئیس‌جمهور منتخب، ژائو گولارت، را سرنگون کرد و به قدرت رسید. طی دو دهه بعد، رژیم از طریق سرکوب مخالفان سیاسی قدرت را حفظ کرد. هزاران نفر زندانی، شکنجه و کشته شدند. در این دوره (میانه دهه ۱۹۶۰ تا میانه دهه ۱۹۷۰) که به "معجزه برزیلی" معروف است، برزیل رشد اقتصادی سریعی را تجربه کرد. اما نابرابری، ناآرامی‌های اجتماعی و بحران‌های اقتصادی از جمله تورم بالا و بدهی خارجی در دهه ۱۹۸۰ افزایش یافت.

از اواخر دهه ۱۹۷۰، فشارهای داخلی و خارجی به تدریج قدرت رژیم نظامی را تضعیف کرد. در دهه ۷۰ اقتصاد برزیل با بحران‌های شدیدی از جمله ابرتورم و بدهی خارجی مواجه شد که نارضایتی عمومی را تشدید کرد. بی‌ثباتی اقتصادی، حفظ قدرت و مشروعیت را برای نظامیان دشوارتر کرد. بازیگران داخلی و بین‌المللی، از جمله گروه‌های حقوق بشر، کلیسای کاتولیک و ایالات متحده، فشار بر دولت نظامی برای باز کردن فضای سیاسی را افزایش دادند. در اواخر دهه ۱۹۷۰، نظامیان به این نتیجه رسیدند که نمی‌توانند قدرت را صرفاً از طریق زور حفظ کنند.

دولت در اواخر دهه ۱۹۷۰ فرآیندی از آزادسازی سیاسی را آغاز کرد که شامل اصلاحات محدودی مانند کاهش سانسور، آزادی زندانیان سیاسی و بازگشت رهبران تبعیدی بود. اما این اصلاحات محدود و کنترل شده بود و به دموکراتیزه شدن فوری منجر نشد. مرحله کلیدی گذار برزیل به دموکراسی در اوایل دهه ۱۹۸۰ رخ داد.

در اوایل دهه ۱۹۸۰، فشار برای اصلاحات دموکراتیک، به ویژه از سوی احزاب مخالف، افزایش یافت. در سال ۱۹۸۴، جنبش «انتخابات مستقیم حالا» شکل گرفت و میلیون‌ها برزیلی خواستار برگزاری انتخابات مستقیم ریاست‌جمهوری شدند. اگرچه این جنبش نتوانست فوراً انتخابات مستقیم را بازگرداند، اما رژیم نظامی را به شدت تضعیف کرد. در سال ۱۹۸۵، رژیم نظامی موافقت کرد که قدرت را به یک دولت غیرنظامی منتقل کند. در نتیجه مصالحه بین رهبران نظامی و سیاستمداران غیرنظامی، تانک‌دو نوس، یک رهبر غیرنظامی که توسط احزاب مخالف حمایت می‌شد، توسط کالج انتخاباتی (که هنوز تحت کنترل نظامیان بود) به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شد. اما نوس قبل از شروع به کار بیمار شد و مدت کوتاهی بعد درگذشت و ژوزه سارنی، معاون او، به عنوان رئیس‌جمهور منصوب شد و اولین رئیس‌جمهور غیرنظامی از زمان کودتای ۱۹۶۴ شد.

دولت جدید غیرنظامی برزیل با مشکلات شدید اقتصادی از جمله تورم بالا، بیکاری و بدهی خارجی سنگین روبه‌رو بود. این مشکلات اقتصادی به بی‌ثباتی سیاسی دامن زد و اقتصاد به یک مسئله محوری در دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ تبدیل شد. در سال ۱۹۸۸، برزیل قانون اساسی جدیدی را تصویب کرد که نقطه عطفی در تثبیت دموکراسی بود. این قانون اساسی حقوق بنیادین و نهادهای دموکراتیک را تضمین کرد، اما همچنین چالش‌هایی مانند تمرکززدایی و محدودیت‌های اقتصادی را به همراه داشت. در دهه ۱۹۹۰، برزیل با رسوایی‌های فساد و بی‌ثباتی سیاسی مواجه شد، اما سیستم دموکراتیک همچنان به کار خود ادامه داد. حتی پس از بازگشت به حکومت غیرنظامی، نظامیان تا حدی نفوذ خود را در سیاست برزیل حفظ کردند و خاطرات دیکتاتوری همچنان بر فضای سیاسی تأثیر گذاشت. با این حال، نظامیان در طول دوره دموکراتیک عمدتاً از مداخله در سیاست خودداری کردند.

### کره جنوبی (۱۹۸۷)

گذار کره جنوبی به دموکراسی از طریق ترکیبی از اصلاحات تدریجی و اعتراضات گسترده مردمی انجام شد. این گذار در طول چند دهه به تدریج صورت گرفت و رویدادهای مهمی مانند قیام گوانگجو و قیام دموکراتیک ژوئن را رقم زد. اگرچه این فرآیند بدون خشونت نبود و شامل سرکوب‌های خشونت‌آمیز اعتراضات و فداکاری‌های بزرگ توسط فعالان و شهروندان بود، اما گذار نهایی به یک نظام دموکراتیک در سال ۱۹۸۷، بدون سرنوشتی خشونت‌آمیز دولت صورت گرفت.

کره جنوبی برای بخش عمده‌ای از دوران پس از جنگ کره تحت حکومت اقتدارگرای نظامی قرار داشت. پس از کودتای ۱۹۶۱ به رهبری پارک چونگ‌هی، کره جنوبی به یک رژیم با کنترل شدید تبدیل شد که بر توسعه اقتصادی و سرکوب سیاسی تمرکز داشت. پارک تا زمان ترورش در سال ۱۹۷۹ حکومت کرد. در دوره پارک سیاست‌هایی به اجرا گذاشته شدند که باعث صنعتی شدن سریع کره گشتند. اما دولت او با فساد، سانسور و سرکوب شدید مخالفان سیاسی همراه بود. پس از ترور پارک، یک ژنرال دیگر، چون دو هوان، در سال ۱۹۸۰ از طریق کودتا قدرت را به دست گرفت. دولت چون به رویه‌های اقتدارگرایانه، از جمله حکومت نظامی و سرکوب آزادی‌های سیاسی ادامه داد.

گذار کره جنوبی به دموکراسی را می‌توان به سه مرحله کلیدی تقسیم کرد که با تغییرات تدریجی و نقاط عطف مهم مشخص می‌شود. مرحله نخست مرحله توسعه اقتصادی و تغییرات اجتماعی دهه‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ است. در این دوره، در حالی که کره جنوبی تحت حکومت اقتدارگرا بود، کشور رشد اقتصادی سریع، شهرنشینی و ظهور طبقه متوسط را تجربه کرد. این تغییرات باعث شد جامعه مدنی آگاه‌تر و سازمان‌یافته‌تری شکل بگیرد که خواستار آزادی‌های سیاسی بیشتر و پاسخگویی شد. مرحله دوم قیام گوانگجو در سال ۱۹۸۰ است. در ماه مه ۱۹۸۰، شهروندان شهر گوانگجو علیه دیکتاتوری نظامی چون دو هوان و حکومت نظامی اعتراض کردند. دولت با سرکوب خشونت‌آمیز نظامی پاسخ داد که به مرگ صدها، شاید هزاران معترض منجر شد. اگرچه این قیام سرکوب شد، اما به نمادی از مقاومت تبدیل شد و خواست عمومی برای دموکراسی را تقویت کرد. مرحله سوم ظهور جامعه مدنی و اعتراضات در دهه ۱۹۸۰ است. در طول دهه ۱۹۸۰، سازمان‌های جامعه مدنی، جنبش‌های دانشجویی و اتحادیه‌های کارگری به طور فزاینده‌ای رژیم را به چالش کشیدند. اعتراضات گسترده خواستار اصلاحات دموکراتیک شد و این جنبش در نهایت به یک حرکت ملی برای انتخابات آزاد و پایان حکومت نظامی تبدیل شد. سرکوب شدید رژیم علیه مخالفان فقط مخالفت‌ها را تقویت کرد.

لحظه کلیدی در گذار دموکراتیک کره جنوبی در ژوئن ۱۹۸۷ رخ داد، زمانی که مجموعه‌ای از اعتراضات گسترده در سراسر کشور در پاسخ به امتناع دولت از اجرای اصلاحات دموکراتیک آغاز شد. جرقه این اعتراضات مرگ پارک جونگ چول، فعال دانشجویی، بود که در جریان بازجویی توسط پلیس تحت شکنجه جان باخت. خشم عمومی نسبت به مرگ او، همراه با سال‌ها انباشت نارضايتی، به تظاهرات سراسری منجر شد که میلیون‌ها نفر در آن شرکت کردند. این اعتراضات که به قیام دموکراتیک ژوئن ۱۹۸۷ معروف است، دولت را مجبور کرد به خواسته‌های مردم تن دهد. در ژوئن ۱۹۸۷، رژیم چون دو هوان اعلام کرد که سیستم انتخابات مستقیم ریاست‌جمهوری و دیگر اصلاحات دموکراتیک را اجرا خواهد کرد. در دسامبر ۱۹۸۷، کره جنوبی نخستین انتخابات مستقیم ریاست‌جمهوری خود را پس از چند دهه برگزار کرد. اگرچه در این انتخابات روه ته وو، یک ژنرال سابق و جانشین منتخب چون، پیروز شد، اما انجام آن تحت قوانین دموکراتیک یک نقطه عطف مهم بود که اصلاحات بعدی از جمله تقویت نهادهای دموکراتیک، تصویب قانون اساسی جدید و افزایش آزادی‌های مدنی را در پی داشت.

حتی پس از گذار، کره جنوبی با چالش‌هایی در حذف کامل نفوذ نظامیان از سیاست مواجه بود. با این حال، دولت‌های غیرنظامی به تدریج نقش نظامیان در زندگی سیاسی را کاهش دادند. تلاش‌ها برای پاسخگویی رهبران سابق به دلیل نقض حقوق بشر و فساد بخش مهمی از تحکیم دموکراسی در کره جنوبی بود. چون دو هوان و روه ته وو بعداً به دلیل نقش‌هایشان در قتل‌عام گوانگجو و دیگر جنایات محاکمه شدند. دولت‌های دموکراتیک جدید مجبور بودند با نابرابری اجتماعی، اختلافات کارگری و فساد مقابله کنند و همزمان مطالبات رشد اقتصادی سریع را مدیریت کنند.

### تایوان (۱۹۸۷ - ۱۹۹۲)

تایوان به صورت مسالمت‌آمیز و تدریجی از حکومت اقتدارگرای حزب کومینتانگ (KMT) به دموکراسی گذر کرد. لغو حکومت نظامی در سال ۱۹۸۷ و اصلاحات متعاقب آن، از جمله برگزاری انتخابات چند حزبی و آزادی مطبوعات، منجر به گذار دموکراتیک شد. هرچند این گذار با دوره‌هایی از تنش‌های سیاسی، اعتراضات و سرکوب همراه بود، اما به‌طور کلی به شکلی تدریجی و نسبتاً مسالمت‌آمیز انجام شد.

در سال ۱۹۴۹ دولت تایوان اداره کشور را تحت قانون نظامی قرار داد که تا سال ۱۹۸۷ ادامه داشت. در دوره ۱۹۴۹ - ۱۹۸۷ مینتینگ کنترل سخت‌گیرانه‌ای بر تایوان داشت. حکومت نظامی، مخالفان سیاسی را سرکوب و آزادی‌های مدنی را محدود کرد و تشکیل احزاب مخالف را ممنوع ساخت. دولت تحت «مقررات موقت زمان شورش کمونیستی» فعالیت می‌کرد که قدرت را در دست قوه اجرایی متمرکز کرده و اصلاحات دموکراتیک را به‌طور نامحدود به تعویق انداخت. مخالفت سیاسی به شدت سرکوب می‌شد، که نمونه بارز آن «وحشت سفید»، دوره‌ای است که در آن هزاران مخالف سیاسی زندانی یا اعدام شدند. با وجود سرکوب، جنبش‌های مخالف از دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، با تغییرات اجتماعی، توسعه اقتصادی و مطالبات برای اصلاحات سیاسی، ظهور کردند.

گذار تایوان به دموکراسی در سه مرحله انجام گرفت. مرحله نخست مرحله توسعه اقتصادی و تغییرات اجتماعی دهه‌های ۱۹۶۰-۱۹۸۰ بود. تایوان در این دوره رشد سریع اقتصادی و فرایند صنعتی شدن را تجربه کرد و طبقه متوسط پویا شکل گرفت. این رفاه اقتصادی جدید، مطالبات برای نمایندگی سیاسی و حقوق مدنی را افزایش داد.

دوره دوم، دوره آغاز اصلاحات سیاسی در دهه ۱۹۸۰ است. در این دوره، تحت رهبری چیانگ چینگ-کو (پسر و جانشین چیانگ کای‌شک)، کومینتانگ مجموعه‌ای از اصلاحات را آغاز کرد. دولت آزادی بیشتری برای مطبوعات قائل شد که به رشد رسانه‌های مستقل کمک کرد. همچنین در سال ۱۹۸۶، علی‌رغم محدودیت‌های سیاسی، حزب مخالف دموکراتیک مترقی تشکیل شد. در سال ۱۹۸۷، چیانگ چینگ-کو حکومت نظامی را لغو کرد و به تقریباً چهار دهه حکومت نظامی پایان داد و راه را برای اصلاحات دموکراتیک هموار کرد.

دوره سوم دوره گذار به دموکراسی چند حزبی در اواخر دهه ۱۹۸۰ تا دهه ۱۹۹۰ است. در این دوره، پس از لغو حکومت نظامی، تایوان به سمت دموکراسی حرکت کرد. قوانین محدود کننده احزاب سیاسی و تجمعات عمومی کاهش یافت. کومینتانگ اجازه تشکیل احزاب جدید، از جمله «حزب دموکراتیک مترقی» را داد. مجمع ملی، تحت سلطه کومینتانگ، اصلاحاتی را برای کاهش کنترل اقتدارگرایانه و مدرن‌سازی سیستم سیاسی اعمال کرد. در سال ۱۹۹۱، دولت مجمع قانون‌گذاران «دائمی» که در سال ۱۹۴۷ برای نمایندگی چین انتخاب شده بودند را منحل کرد و به یک مجلس قانون‌گذاری کاملاً منتخب گذار کرد. در سال ۱۹۹۶، تایوان اولین انتخابات مستقیم ریاست‌جمهوری خود را برگزار کرد که در آن لی تنگ-هوی، نامزد کومینتانگ، پیروز شد. این تحول یک نقطه عطف بزرگ در دموکراتیزاسیون تایوان بود. انتقال مسالمت‌آمیز قدرت در سال ۲۰۰۰ رخ داد، زمانی که چن شوی-بیان، نامزد

«حزب دموکراتیک مترقی»، در انتخابات ریاست‌جمهوری، کومینتانگ را شکست داد و به بیش از پنج دهه حکومت کومینتانگ پایان داد. متعاقباً تایوان یک سیستم چند حزبی رقابتی را با انتخابات منظم و آزادی‌های مدنی قوی توسعه داد.

عوامل متعددی کمک کردند تا گذار تایوان به دموکراسی بصورتی مسالمت آمیز انجام پذیرد. در این میان دو عامل به ویژه نقش برجسته ای ایفا کردند. نخست اصلاحات تدریجی که توسط حزب حاکم به اجرا گذاشته شد و دوم رشد اقتصادی چشمگیر تایوان. کومینتانگ بخش عمده‌ای از فرایند دموکراتیزاسیون تایوان را آغاز و کنترل کرد و از برخورد خشونت‌آمیز بین نخبگان حاکم و نیروهای مخالف جلوگیری کرد. اقتصاد قوی تایوان نیز پایه‌ای نیرومند و پایدار برای اصلاحات سیاسی فراهم کرد و احتمال ناآرامی‌های ناشی از نارضایتی‌های اقتصادی را کاهش داد.

با وجود مسالمت‌آمیز بودن این فرایند، لحظاتی از سرکوب و تنش سیاسی نیز وجود داشت. از جمله حادثه کائوسیونگ (۱۹۷۹) که در آن فعالان طرفدار دموکراسی با مقامات درگیر شدند؛ دوره وحشت سفید که میراثی از ترس و بی‌اعتمادی به دولت به‌جا گذاشت؛ امتناع اولیه کومینتانگ از واگذاری قدرت که باعث ایجاد درگیری و تنش با مخالفان شد؛ همچنین، اعتراضاتی مانند جنبش دانشجویی لیلی وحشی (۱۹۹۰) که خواستار اصلاحات سریع‌تر و جامع‌تر دموکراتیک بودند. علیرغم این برخوردها و تنش‌های سیاسی، گذار تایوان به دموکراسی توانست از خشونت گسترده یا جنگ داخلی اجتناب کند.

### مجارستان (۱۹۸۹ - ۱۹۹۰)

مجارستان در روندی تدریجی و عمدتاً مسالمت‌آمیز از حکومت کمونیستی به دموکراسی گذر کرد. مذاکرات بین اپوزیسیون و رهبری کمونیستی در سال ۱۹۸۹ و متعاقب آن گفتگوهای دور میز و انتخابات آزاد ۱۹۹۰، این گذار تدریجی و غیرخشونت‌آمیز به دموکراسی را رقم زد. گذار مجارستان به دموکراسی یکی از روان‌ترین و مسالمت‌آمیزترین گذارها در میان کشورهای بلوک شرق سابق بود. فرایند گذار مجارستان ترکیبی از اصلاحات مذاکره محور، بسیج عمومی و مصالحه‌های مهم بین رژیم کمونیستی حاکم و گروه‌های مخالف بود.

پس از جنگ جهانی دوم، مجارستان به یک دولت وابسته به شوروی تبدیل گشت و در سال ۱۹۴۹ حکومت کمونیستی در آن تأسیس شد. در طول چند دهه این رژیم تحولات مختلفی را تجربه کرد. قیام بزرگ مردم مجارستان علیه شوروی در سال ۱۹۵۶ که به انقلاب ۱۹۵۶ مجارستان معروف گشت و توسط نیروهای شوروی سرکوب شد، تأثیر ماندگاری بر سیاست و جامعه مجارستان گذاشت. متعاقب این تحول، تا دهه ۱۹۶۰، دولت مجارستان تحت رهبری یانوش کادار، سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی نسبتاً آزادی را در مقایسه با سایر کشورهای بلوک شرق دنبال کرد. این آزادی نسبی و رکود اقتصادی در دهه ۱۹۸۰، زمینه را برای گذار نهایی فراهم کرد.

در دهه ۱۹۸۰، مجارستان با چالش‌های اقتصادی جدی، از جمله بدهی و رکود مواجه گشت. این مشکلات منجر به درخواست‌هایی برای اصلاحات از سوی حزب حاکم کارگران سوسیالیست مجارستان و همچنین از سوی عموم مردم شد. دولت اصلاحات اقتصادی محدودی مانند مکانیسم‌های بازار را معرفی کرد، اما این اقدامات نتوانست مشکلات اساسی را حل کند. جامعه مدنی با شکل‌گیری گروه‌های مستقل که خواستار تغییرات سیاسی بودند، شروع به رشد کرد.

در فاصله ۱۹۸۷ تا ۱۹۸۸ گروه‌های اپوزیسیون مانند فروم دموکراتیک مجارستان، «ائتلاف دموکرات‌های آزاد» و «ائتلاف دموکرات‌های جوان» قدرت گرفتند. این گروه‌ها خواستار آزادی‌های سیاسی بیشتر، انتخابات آزاد و پایان سیستم تک‌حزبی شدند. در داخل حزب حاکم نیز رهبران اصلاح‌طلب شروع به چالش کشیدن جناح‌های تندرو کردند. در سال ۱۹۸۸، کادار بر کنار و کاروی گروس جایگزین وی شد، که بیانگر پذیرش اصلاحات توسط رژیم بود. در سال ۱۹۸۹، نمایندگان از دولت، گروه‌های اپوزیسیون و سازمان‌های اجتماعی در گفتگوهای میزگرد اپوزیسیون شرکت کردند و چارچوب اصلاحات دموکراتیک را تعیین کردند. این گفتگوها منجر به برچیدن دولت تک‌حزبی، تدوین قانون اساسی جدید و قانونی شدن احزاب سیاسی و آماده‌سازی برای انتخابات آزاد شد.

در ژوئن ۱۹۸۹، بازدفن ایمره ناگی، رهبر انقلاب ۱۹۵۶، به نمادی قدرتمند از گسست با گذشته تبدیل شد. مجارستان در سال ۱۹۹۰ اولین انتخابات پارلمانی آزاد خود را برگزار کرد. این انتخابات مسالمت‌آمیز بود و گذار به دموکراسی چندحزبی را رقم زد. فروم دموکراتیک مجارستان، یک حزب میانه‌رو راست، به‌عنوان بزرگترین حزب ظهور کرد و اولین دولت پساکمونیستی را تشکیل داد. حزب کارگران سوسیالیست مجارستان خود را به حزب سوسیالیست مجارستان تغییر نام داد و به‌عنوان یک شرکت‌کننده مشروع در سیاست دموکراتیک باقی ماند.

گذار مجارستان یکی از مسالمت‌آمیزترین فرایندهای گذار به دموکراسی در میان کشورهای بلوک شرق سابق بود که در آن چند عامل نقش مهمی ایفا کردند. نخبگان کمونیست حاکم داوطلبانه با گروه‌های اپوزیسیون وارد گفتگو شدند و از رویارویی خشونت‌آمیز پرهیز کردند. در سوی دیگر، عناصر اصلاح‌طلب در داخل حزب حزب کارگران سوسیالیست مجارستان نیز نقش مهمی در تسهیل و تضمین گذار مسالمت‌آمیز داشتند. برخلاف انقلاب ۱۹۵۶، این گذار از طریق مذاکره و اصلاحات نهادی، بدون قیام‌های گسترده یا سرکوب‌های خشونت‌آمیز انجام شد. کاهش نفوذ اتحاد جماهیر شوروی تحت رهبری میخائیل گورباچف نیز به مجارستان اجازه داد تا اصلاحات دموکراتیک را بدون ترس از مداخله شوروی دنبال کند.

گذار مجارستان به دموکراسی چالش‌های سختی را نیز تجربه کرد. تبدیل اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده به اقتصاد بازار باعث سختی‌های اقتصادی از جمله بیکاری و نابرابری شد. رقابت شدید احزاب سیاسی موجب بروز دوره‌های بی‌ثباتی گشت. پرداختن به میراث رژیم کمونیستی، از جمله مسائل عدالت و آشتی نیز یک موضوع حساس باقی ماند.

### شیلی (۱۹۹۰)

گذار شیلی به دموکراسی تدریجی و غیرخشونت‌آمیز بود و در طی چند سال از طریق یک فرایند مذاکره‌ای شکل گرفت. این گذار در دوره حکومت اقتدارگرای ژنرال آگوستو پینوشه آغاز شد و با بازگشت به حاکمیت دموکراتیک در سال ۱۹۹۰ به اوج رسید. گذار شیلی به دموکراسی با مراحل مانند همپرسی ۱۹۸۸ و انتخابات ۱۹۸۹ پیشرفت کرد و از خشونت گسترده اجتناب نمود. این فرایند شامل مصالحه‌هایی با رژیم پیشین بود و برخی میراث‌های اقتدارگرایانه را برجای گذاشت که حل کامل آن‌ها سال‌ها زمان برد.

پینوشه در سال ۱۹۷۳ از طریق کودتای نظامی به قدرت رسید که دولت منتخب دموکراتیک سالوادور آلنده را سرنگون کرد. رژیم او با سرکوب شدید و نقض گسترده حقوق بشر همراه بود. قانون اساسی سال ۱۹۸۰ قدرت پینوشه را نهادینه کرد و چارچوبی برای گذار آینده ایجاد نمود.

همپرسی ملی ۱۹۸۸ نقطه عطف گذار شیلی بود که بر اساس قانون اساسی ۱۹۸۰ حکومت ملزم به انجام آن بود. در این همه‌پرسی از مردم شیلی خواسته شد رأی دهند که آیا پینوشه باید برای هشت سال دیگر به‌عنوان رئیس‌جمهور باقی بماند یا خیر. کمپین «نه» که خواستار بازگشت به دموکراسی بود، با ۵۶ درصد آرا پیروز شد و رد مسالمت‌آمیز حکومت پینوشه را رقم زد.

پینوشه و ارتش در طول این گذار نفوذ قابل‌توجهی را حفظ کردند و شرایطی را برای حفظ منافع خود مذاکره کردند، از جمله مصونیت از تعقیب برای نقض حقوق بشر و ادامه نقش نظامیان در سیاست. این مذاکرات از رویارویی خشونت‌آمیز جلوگیری کرد و زمینه‌ای برای انتقال تدریجی قدرت فراهم نمود. در دسامبر ۱۹۸۹، شیلی اولین انتخابات ریاست‌جمهوری دموکراتیک خود را برگزار کرد. پاتریسیو ایلوین، یک نامزد میانه‌رو از ائتلاف کنسرتاسیون، در این انتخابات پیروز شد و به ریاست‌جمهوری رسید.

حتی پس از کنارگیری از ریاست‌جمهوری در سال ۱۹۹۰، پینوشه تا سال ۱۹۹۸ فرمانده کل ارتش باقی ماند و از طریق مفاد قانون اساسی ۱۹۸۰ نفوذ خود را حفظ کرد. با گذشت زمان، نهادهای دموکراتیک به تدریج این میراث‌های اقتدارگرایانه را کاهش دادند، اگرچه این فرایند سال‌ها طول کشید. این گذار نتوانست به‌طور کامل مسائل مربوط به پاسخگویی برای نقض حقوق بشر گذشته را حل کند، اما دولت‌های دموکراتیک متوالی توانستند کنترل غیرنظامی بر ارتش را تقویت کنند و آزادی‌های سیاسی را گسترش دهند.

### کرواسی (۱۹۹۰ - ۱۹۹۲)

گذار کرواسی به دموکراسی در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰، همزمان با فروپاشی یوگسلاوی آغاز شد. در حالی که تغییر به دموکراسی به صورت مسالمت‌آمیز انجام شد، اعلام استقلال کرواسی در سال ۱۹۹۱ منجر به درگیری‌های خشونت‌آمیز با ارتش ملی یوگسلاوی و نیروهای صرب شد که جنگ استقلال کرواسی (۱۹۹۱-۱۹۹۵) را رقم زد. این جنگ دوره‌ای خشونت‌آمیز بود، اما گذار به دموکراسی در کرواسی پس از جنگ به صورت تدریجی ادامه یافت. دوره پس از جنگ فرصتی برای تحکیم دموکراسی فراهم کرد که تحت تأثیر تلاش‌های الحاق به اتحادیه

اروپا و فشارهای بین‌المللی بود. امروزه کرواسی عضوی از اتحادیه اروپا و یک دموکراسی پایدار است، هرچند میراث جنگ همچنان بر فضای سیاسی و اجتماعی آن تأثیرگذار است.

کرواسی بخشی از جمهوری فدرال سوسیالیستی یوگسلاوی، یک فدراسیون متشکل از شش جمهوری تحت حکومت کمونیستی به رهبری تیتو بود. بر اساس قانون اساسی ۱۹۷۴ یوگسلاوی، کرواسی از خودمختاری قابل‌توجهی برخوردار بود، اما قدرت نهایی در دست رژیم کمونیستی متمرکز در بلغراد قرار داشت. پس از مرگ تیتو در سال ۱۹۸۰، بحران‌های اقتصادی، افزایش ملی‌گرایی و نارضایتی سیاسی باعث بی‌ثباتی یوگسلاوی شد. در کرواسی، خواسته‌ها برای خودمختاری بیشتر و استقلال نهایی شدت گرفت.

تضعف حکومت‌های کمونیستی در سراسر اروپای شرقی در اواخر دهه ۱۹۸۰ بر کرواسی نیز تأثیر گذاشت. جنبش‌های اصلاح طلب و درخواست‌ها برای تغییر دموکراتیک، با الهام از وقایعی مانند سقوط دیوار برلین و تلاش‌های دموکراتیک در کشورهای همسایه، پدیدار شدند. رهبری کمونیستی کرواسی با چالش‌های فزاینده از سوی جنبش‌های ملی‌گرا و فعالان دموکراسی‌خواه روبرو شد.

اولین انتخابات چندحزبی کرواسی در آوریل و می ۱۹۹۰ برگزار شد و آغاز رسمی گذار به دموکراسی بود. در این انتخابات اتحادیه دموکراتیک کرواسی، یک حزب ملی‌گرا به رهبری فرانچو توجمان که خواستار استقلال کرواسی بود، پیروز شد. توجمان به‌عنوان رئیس‌جمهور کرواسی انتخاب شد و تلاش برای خودمختاری بیشتر در چارچوب یوگسلاوی را آغاز کرد که زمینه را برای جدایی نهایی فراهم کرد. در ژوئن ۱۹۹۱، کرواسی همراه با اسلونی اعلام استقلال کرد. این اقدام توسط دولت یوگسلاوی به رهبری اسلوبودان میلوشویچ و همچنین اقلیت صرب کرواسی به رسمیت شناخته نشد. اقلیت صرب، با حمایت ارتش مردمی یوگسلاوی با استقلال مخالفت کرد و تلاش کرد مناطق تحت کنترل صرب‌ها را در داخل کرواسی ایجاد کند.

اعلام استقلال باعث درگیری خشونت‌آمیز بین نیروهای کرواسی و شبه‌نظامیان صرب شد. هر دو طرف به پاکسازی قومی و جنایات جنگی متهم شدند و تلفات انسانی قابل‌توجهی بر جای گذاشتند. جنگ باعث تخریب گسترده و آواره شدن صدها هزار نفر شد. جنگ توجه بین‌المللی را جلب کرد و نیروهای حافظ صلح سازمان ملل متحد در منطقه مستقر شدند. در پایان، جنگ در سال ۱۹۹۵، با توافق اردوت و عملیات نظامی که کنترل کرواسی را بر بیشتر سرزمین‌هایش بازگرداند، پایان یافت.

جنگ گذار دموکراتیک کرواسی را تحت‌الشعاع قرار داد و چالش‌های متعددی ایجاد کرد. رئیس‌جمهور توجمان و حزب وی قدرت را متمرکز کردند و تنوع سیاسی و آزادی‌های رسانه‌ای را محدود ساختند؛ شکاف‌های قومی تشدید شدند؛ درگیری‌ها روند اصلاحات اقتصادی و بازسازی را مختل کرد و گذار به اقتصاد بازار را به تأخیر انداخت.

پس از جنگ، کرواسی روند تحکیم دموکراسی را آغاز کرد، اگرچه این روند کند بود. در دهه ۱۹۹۰، دولت توجمان به دلیل رفتارهای اقتدارگرایانه، فساد و کمبود شفافیت سیاسی مورد انتقاد قرار گرفت. فشار اتحادیه اروپا و سازمان‌های بین‌المللی، کرواسی را به اجرای اصلاحات دموکراتیک، حفاظت از حقوق اقلیت‌ها و رسیدگی به جنایات جنگی واداشت. پس از مرگ توجمان در سال ۱۹۹۹، انتخابات ۲۰۰۰ انتقال مسالمت‌آمیز قدرت را رقم زد که گامی مهم در جهت تحکیم دموکراسی بود.

## اروگوئه (۱۹۸۵)

گذار اروگوئه از دیکتاتوری نظامی به دموکراسی در سال ۱۹۸۵، پس از دوره‌ای از دیکتاتوری نظامی (-۱۹۷۳ ۱۹۸۵) که با سرکوب شدید همراه بود، به صورت تدریجی انجام شد و با انتخابات سال ۱۹۸۴ و انتقال مسالمت‌آمیز قدرت به یک دولت غیرنظامی به پایان رسید. این گذار عمدتاً بدون خشونت بود، هرچند کشور با چالش‌هایی در مواجهه با میراث سرکوب نیز روبرو بود. این فرایند شامل مذاکرات بین نظامیان و رهبران سیاسی، بسیج عمومی و بازسازی مدیریت‌شده نهادهای دموکراتیک بود. پایبندی به گفتگو، سازش و مشارکت مدنی عامل کلیدی موفقیت این گذار بود که اروگوئه را به یکی از دموکراسی‌های باتثبات آمریکای لاتین تبدیل کرد.

در سال ۱۹۷۳، نظامیان قدرت را به دست گرفتند، قانون اساسی را تعلیق کردند و نهادهای دموکراتیک را در پاسخ به بی‌ثباتی سیاسی و فعالیت‌های چریکی منحل کردند. حکومت نظامیان با سرکوب شدید، از جمله زندان، شکنجه و

سانسور همراه بود. احزاب سیاسی و اتحادیه‌ها ممنوع شدند و هزاران نفر به تبعید رفتند. نارضایتی عمومی به دلیل رکود اقتصادی، ناآرامی‌های اجتماعی و محکومیت بین‌المللی نقض حقوق بشر به سرعت افزایش یافت.

از اواخر دهه ۱۹۷۰ تا اوایل دهه ۱۹۸۰ بحران‌های اقتصادی، از جمله افزایش بیکاری و تورم، مشروعیت رژیم را تضعیف کرد. جنبش‌های مدنی و اتحادیه‌ها شروع به سازمان‌دهی اعتراضات کردند و احزاب مخالف، علیرغم سرکوب شدید، به درخواست برای بازگشت به دموکراسی ادامه دادند.

در سال ۱۹۸۰، نظامیان قانون اساسی جدیدی را پیشنهاد کردند که هدف آن مشروعیت بخشیدن به حکومت آنها بود. اما این اقدام نتایج غافلگیرکننده‌ای را رقم زد. ۵۷٪ از رای‌دهندگان قانون اساسی را رد کردند، که شکست بزرگی برای رژیم محسوب می‌شد. این نتیجه نارضایتی گسترده عمومی را نشان داد و جنبش‌های مخالف را جسورتر کرد. پس از شکست همه‌پرسی، نظامیان شروع به تعامل با رهبران مخالف کردند تا گذار را مدیریت کنند. اتحادیه‌های کارگری و جامعه مدنی با برگزاری اعتصابات و تظاهرات، فشار را بر رژیم افزایش دادند. برخی محدودیت‌های فعالیت سیاسی برداشته شد و زندانیان سیاسی آزاد شدند، هرچند سرکوب در بخش‌های دیگر ادامه یافت.

پیمان باشگاه دریایی ۱۹۸۴ که توافقی میان نظامیان و احزاب مخالف بود، نقشی کلیدی در گذار اروگوئه به دموکراسی داشت. این پیمان بحث‌برانگیز، با تضمین برگزاری انتخابات آزاد در برابر تضمین خودمختاری نهادی برای ارتش و اعطای عفو برای جرایم ارتكابی در دوران دیکتاتوری، از درگیری خشونت‌آمیز جلوگیری کرد و انتقال مسالمت‌آمیز قدرت را تضمین کرد. در نوامبر ۱۹۸۴، اروگوئه اولین انتخابات آزاد خود در بیش از یک دهه را برگزار کرد. این انتخابات به طور مسالمت‌آمیز و با مشارکت بالای مردم برگزار شد. خولیو ماریا سانگوینتی از حزب کلرادو، که یک چهره میانه‌رو و وحدت‌بخش بود، به ریاست‌جمهوری رسید. سانگوینتی در مارس ۱۹۸۵ به طور رسمی به حکومت نظامی پایان داد. دولت او بازسازی نهادهای دموکراتیک، رسیدگی به چالش‌های اقتصادی و تقویت آشتی ملی را در اولویت قرار داد.

گذار اروگوئه در مقایسه با کشورهای دیگر آمریکای جنوبی مانند آرژانتین یا شیلی نسبتاً مسالمت‌آمیز بود. عوامل متعددی به تغییر بدون خشونت کمک کردند، به ویژه مشارکت مدنی، وجود یک اپوزیسیون قوی و همکاری میان نظامیان و رهبران سیاسی که از درگیری مسلحانه جلوگیری کرد. احزاب سیاسی در دوره گذار با اولویت دادن به دموکراسی بر منافع حزبی غلبه کردند.

گذار مسالمت‌آمیز اروگوئه به دموکراسی چالش‌های متعددی را نیز تجربه کرد. قانون عفو ۱۹۸۶، به مقامات نظامی برای جرایم ارتكابی در دوران دیکتاتوری مصونیت اعطا کرد. این قانون جنجال‌برانگیز بود و اعتراضات گسترده‌ای را برانگیخت و برای دهه‌ها به موضوعی اختلاف‌برانگیز تبدیل شد. رسیدگی به میراث سرکوب و نقض حقوق بشر فرایندی طولانی و پیچیده بود. افزون بر این، دولت انتقالی با مشکلات اقتصادی مانند بدهی و بیکاری نیز روبرو شد.

## غنا (۱۹۹۲)

اگرچه گذار غنا به دموکراسی در اوایل دهه ۱۹۹۰ عمدتاً مسالمت‌آمیز بود، اما این فرایند در مقاطعی با ناآرامی‌های سیاسی، مداخلات نظامی و سرکوب مخالفان نیز همراه بود. ماهیت مسالمت‌آمیز این گذار در انتخابات سال ۱۹۹۲ تثبیت شد و انتخابات‌های بعدی تعهد این کشور به هنجارهای دموکراتیک را تحکیم کرد.

پس از استقلال در سال ۱۹۵۷، غنا اولین کشور در جنوب صحرای آفریقا بود که از استعمار رهایی یافت. این کشور پس از سرنگونی نخستین رئیس‌جمهور خود، کوامه نکرومه، در سال ۱۹۶۶ دچار بی‌ثباتی سیاسی شد که چند کودتا و حکومت‌های اقتدارگرا در پی داشت. از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۸۱، غنا دوره‌هایی از حکومت غیرنظامی و نظامی را با رکود اقتصادی و سرکوب سیاسی تجربه کرد.

در سال ۱۹۸۱، جری جان راولینگز، یک افسر نیروی هوایی، رهبری یک کودتای نظامی را بر عهده گرفت و شورای موقت دفاع ملی را تأسیس کرد که به عنوان یک رژیم نظامی بر غنا حکومت کرد. تحت حکومت راولینگز، غنا با انتقادات بین‌المللی به دلیل نقض حقوق بشر مواجه شد، از جمله سرکوب مخالفان سیاسی. اما در عین حال اصلاحات اقتصادی تحت برنامه‌های تعدیل ساختاری را نیز به اجرا گذاشت.

تا اواخر دهه ۱۹۸۰، غنا با مشکلات اقتصادی عمده‌ای از جمله افزایش بیکاری و فقر روبرو بود، هرچند برخی اصلاحات اقتصادی راولینگز موفقیت‌هایی به همراه داشت. در این دوره فشارهای جامعه مدنی، فعالان دموکراسی و فشارهای بین‌المللی، به ویژه از سوی کشورهای غربی که به غنا کمک‌های اقتصادی اعطا می‌کردند، برای آزادسازی فضای سیاسی بطور فزاینده‌ای افزایش یافت. تا اوایل دهه ۱۹۹۰ راولینگز با درخواست‌های فزاینده‌ای برای بازگشت به حکومت غیرنظامی روبرو بود. اهدا کنندگان بین‌المللی، به ویژه کشورهای غربی، کمک‌های اقتصادی را به اصلاحات سیاسی مشروط کردند. در سال ۱۹۹۱، راولینگز موافقت کرد که فرایند گذار را آغاز کند، از جمله تدوین قانون اساسی جدید و آماده‌سازی برای انتخابات چندحزبی.

در آوریل ۱۹۹۲ یک قانون اساسی جدید تدوین و از طریق همه‌پرسی به تصویب رسید که بیانگر بازگشت به دموکراسی چندحزبی بود. این قانون شامل مقرراتی برای سیستم ریاست‌جمهوری، تفکیک قوا و حفاظت از حقوق بشر نیز بود. در نوامبر ۱۹۹۲ غنا اولین انتخابات چندحزبی خود را پس از بیش از یک دهه برگزار کرد. راولینگز به عنوان نامزد کنگره دموکراتیک ملی پیروز شد و از یک رهبر نظامی به رئیس‌جمهور غیرنظامی منتخب تبدیل شد.

احزاب مخالف انتخابات ۱۹۹۲ را به دلیل تخلفات مورد انتقاد قرار دادند. برخی از گروه‌های مخالف انتخابات پارلمانی را تحریم کردند. سال‌های اولیه گذار با بی‌اعتمادی بین حزب حاکم و احزاب مخالف همراه بود. بازسازی اعتماد به نهادهای دموکراتیک پس از سال‌ها سلطه نظامی زمان‌بر بود. دموکراسی غنا در انتخابات سال ۲۰۰۰ به بلوغ رسید، زمانی که راولینگز پس از دو دوره از قدرت کناره‌گیری کرد و نامزد مخالف، جان کوفور از حزب میهنی جدید پیروز شد. این انتقال مسالمت‌آمیز قدرت یک نقطه عطف مهم بود. غنا به مرور نهادهای دموکراتیک خود از جمله دستگاه قضایی مستقل، رسانه‌های آزاد و جامعه مدنی را تقویت کرد. از آن زمان، غنا انتخابات منظم و مسالمت‌آمیز برگزار کرده و به الگویی از دموکراسی در آفریقا تبدیل شده است.

### گویان (۱۹۹۲)

گذار گویان به دموکراسی در اواخر قرن بیستم تدریجی و عمدتاً بدون خشونت بود، اگرچه با تنش‌های سیاسی، اتهام دستکاری در انتخابات و دخالت‌های بین‌المللی نیز همراه بود. این فرایند در سال ۱۹۹۲ با برگزاری انتخابات آزاد و منصفانه به اوج رسید که به حاکمیت نظام عملا تک حزبی «کنگره ملی مردم» پایان داد.

پس از استقلال از بریتانیا در سال ۱۹۶۶، گویان دچار قطب‌بندی سیاسی و قومی شد، به ویژه بین دو گروه اصلی قومی هندوها که عمدتاً از «حزب ترقی‌خواه مردم» حمایت می‌کردند و قوم آفریقایی‌ها که بیشتر طرفدار «کنگره ملی مردم» بودند. از سال ۱۹۶۴ تا ۱۹۹۲، کنگره ملی مردم، نخست به رهبری فوربز برنهام و سپس دزموند هویت، از طریق ترکیبی از دستکاری‌های انتخاباتی و حکومت استبدادی، کنترل گویان را در دست داشت. در این دوره چندین انتخابات با اتهامات تقلب همراه بود. افزون بر این، سیاست‌های اقتصادی دولت منجر به رکود شد که نارضایتی عمومی را افزایش داد.

تا اواخر دهه ۱۹۸۰، گویان با مشکلات اقتصادی شدید از جمله افزایش بدهی‌ها، ابرتورم و کاهش استانداردهای زندگی درگیر بود. بحران اقتصادی حمایت از «کنگره ملی مردم» را تضعیف کرد و درخواست‌ها برای اصلاحات سیاسی را افزایش داد. جامعه بین‌المللی، به ویژه ایالات متحده، نیز دولت «کنگره ملی» را برای دموکراتیزه کردن فضای سیاسی کشور تحت فشار قرار داد.

در اواخر دهه ۱۹۸۰، دزموند هویت، که در سال ۱۹۸۵، به عنوان رئیس‌جمهور جانشین برنهام شد، مجموعه‌ای از اصلاحات اقتصادی و سیاسی را آغاز کرد که شامل تعامل با احزاب مخالف، اجازه مشارکت بیشتر سیاسی، اصلاح نظام انتخاباتی و ایجاد تغییراتی برای افزایش شفافیت می‌شد. در سال ۱۹۹۰، جیمی کارتر و مرکز کارتر برای نظارت بر گذار دموکراتیک گویان و تضمین انتخابات آزاد و منصفانه اقدام به تدابیری برای نظارت بر ثبت‌نام رأی‌دهندگان و تقویت کمیسیون انتخاباتی مستقل کردند. در اکتبر ۱۹۹۲، گویان اولین انتخابات آزاد و منصفانه خود را پس از دهه‌ها برگزار کرد. این انتخابات نقطه عطفی در گذار دموکراتیک کشور بود. حزب ترقی‌خواه مردم، به رهبری جدی جاگان پیروز شد و به سلطه «کنگره ملی مردم» پایان داد. انتقال قدرت از هویت به جاگان مسالمت‌آمیز بود و گامی مهم به سوی تحکیم دموکراسی تلقی می‌شد.

رقابت عمیق قومی بین جوامع آفریقایی و هندو چالش‌هایی برای ثبات دموکراتیک ایجاد کرد. در ابتدا «کنگره ملی» در برابر فشارهای بین‌المللی برای اصلاحات مقاومت کرد، اما در نهایت به فرایند دموکراتیک تن داد. افزون بر این، دولت جدید اقتصادی بحران زده را به ارث برد که نیاز به اصلاحات اساسی داشت. علیرغم این چالش‌ها، گویان یک نظام دموکراتیک فعال را حفظ کرده است. پس از سال ۱۹۹۲، گویان به برگزاری انتخابات منظم ادامه داد. اگرچه تنش‌های قومی و اتهامات بی‌نظمی انتخاباتی همچنان وجود داشته، اما قدرت سیاسی به دفعات به صورت مسالمت آمیز بین احزاب سیاسی دست به دست شده است.

### آفریقای جنوبی (۱۹۹۴)

گذار آفریقای جنوبی به دموکراسی که در انتخابات تاریخی سال ۱۹۹۴ به اوج رسید، تدریجی بود اما کاملاً بدون خشونت نبود. این فرایند شامل دهه‌ها مقاومت در برابر رژیم آپارتاید نژادی، مذاکرات پیچیده و لحظاتی از خشونت شدید بود. با این حال، این گذار در نهایت با تعهدی قابل توجه به گفت‌وگو، مصالحه و آشتی موفق شد تا از جنگ داخلی گسترده‌ای که بسیاری از آن بیم داشتند جلوگیری کند. گذار آفریقای جنوبی به دموکراسی نمونه روشنی است که چگونه گفت‌وگو، مصالحه و رهبری خردمندانه می‌تواند بر اختلافات عمیق غلبه کند و از درگیری‌های گسترده جلوگیری نماید.

از سال ۱۹۴۸، آفریقای جنوبی تحت نظام آپارتاید قرار گرفت، سیستمی از جداسازی نژادی سازمان‌یافته که حقوق و آزادی‌های سیاسی اکثریت سیاهپوست و دیگر گروه‌های غیرسفیدپوست را انکار می‌کرد. مقاومت در برابر آپارتاید طی چند دهه افزایش یافت و توسط سازمان‌هایی مانند کنگره ملی آفریقا (ای ان سی) و کنگره پان‌آفریقایی و همچنین جنبش‌های مردمی رهبری می‌شد. این مقاومت به اشکال مختلفی انجام شد، از جمله اعتراضات مسالمت‌آمیز و اعتصابات (همانند اعتراضات علیه کشتار شارپ ویل در سال ۱۹۶۰ و قیام سووتو در ۱۹۷۶)، مبارزه مسلحانه که توسط شاخه نظامی «ای ان سی» هدایت می‌شد و تحریم‌ها و بایکوت‌های بین‌المللی که آفریقای جنوبی را از نظر اقتصادی و سیاسی منزوی کرد.

فرایند اصلاحات در دهه ۱۹۸۰ آغاز شد. نظام آپارتاید به دلیل رکود اقتصادی، تحریم‌های بین‌المللی، افزایش ناآرامی‌ها و اعتراضات داخلی، تظاهرات و اعتصابات گسترده، به شدت تحت فشار قرار داشت. بصورتیکه دولت آپارتاید، علیرغم اقدامات نظامی گسترده نمی‌توانست مقاومت را سرکوب کند. در پاسخ، دولت رئیس‌جمهور پی.دبلیو. بوتوا اصلاحات محدودی را معرفی کرد، مانند لغو برخی قوانین آپارتاید و ایجاد نظام پارلمانی جدید که نمایندگی محدودی به جوامع هندی و رنگین‌پوست می‌داد، اما سیاهپوستان را همچنان از حق رأی محروم می‌کرد. این اصلاحات نتوانست ناآرامی‌ها را متوقف کند.

نقطه عطف گذار آفریقای جنوبی آغاز مذاکرات در اوایل دهه ۱۹۹۰ بود که تا ۱۹۹۴ به طول انجامید. در فوریه ۱۹۹۰، رئیس‌جمهور اف دبلیو دکلرک لغو ممنوعیت جنبش‌های آزادی‌بخش ANC، PAC، و حزب کمونیست آفریقای جنوبی و آزادی نلسون ماندلا را اعلام کرد. این اقدام آغازگر مذاکرات رسمی برای پایان دادن به آپارتاید بود.

مذاکرات «کنوانسیون دموکراتیک آفریقای جنوبی» که طی سال‌های ۱۹۹۱ - ۱۹۹۲ برگزار شد، نمایندگان دولت آپارتاید، «ای ان سی» و دیگر گروه‌های سیاسی را گرد هم آورد تا چارچوبی برای گذار دموکراتیک تدوین کنند. اگرچه پیشرفت‌هایی حاصل شد، مذاکرات بر سر مسائلی مانند انتقال قدرت و نقش آینده اقلیت سفیدپوست بارها متوقف شد. این دوره با خشونت‌های قابل توجه، از جمله درگیری بین جناح‌های سیاسی همراه بود. رقابت بین «ای ان سی» و حزب آزادی اینکاتا (IFP) منجر به هزاران کشته شد. گروه‌های سفیدپوست افراطی مخالف اصلاحات دموکراتیک نیز اقدام به فعالیت‌های خرابکارانه و خشونت‌آمیز کردند. علیرغم این چالش‌ها، مذاکرات ادامه یافت. رهبری افرادی مانند نلسون ماندلا و اف.دبلیو. دکلرک که مصمم به جلوگیری از جنگ داخلی بودند نقش مهمی در ادامه و موفقیت این مذاکرات ایفا کرد.

در سال ۱۹۹۳ قانون اساسی موقت که پایه‌گذار حکومت دموکراتیک بود به تصویب رسید و کمیسیون حقیقت و آشتی برای بررسی نقض حقوق بشر از هر دو طرف در دوران آپارتاید تاسیس شد. در آوریل ۱۹۹۴، آفریقای جنوبی اولین انتخابات دموکراتیک خود را برگزار کرد که در آن تمام گروه‌های نژادی حق رأی داشتند. این انتخابات عمده‌تاً مسالمت‌آمیز بود و با پیروزی قاطع «ای ان سی» و انتخاب نلسون ماندلا به عنوان اولین رئیس‌جمهور سیاهپوست آفریقای جنوبی پایان یافت.

تعهد به مذاکرات و آشتی توسط رهبران و سازمان‌های کلیدی به آفریقای جنوبی کمک کرد تا این دوره پرتلاطم را بدون درگیری گسترده پشت سر بگذارد. انتخابات ۱۹۹۴ و تأسیس نهادهای دموکراتیک آغازگر دوره‌ای جدید برای این کشور بود که هنوز هم به عنوان الگویی برای گذار مسالمت‌آمیز از آپارتاید به دموکراسی شناخته می‌شود.

## کنیا (۲۰۰۲)

گذار تدریجی کنیا به دموکراسی با چالش‌های بسیاری همراه بود. اگرچه تغییر از حاکمیت تک حزبی به دموکراسی چند حزبی گامی بزرگ به جلو بود، اما این روند با تقلب انتخاباتی، خشونت‌های قومی و دست‌کاری سیاسی خنده‌دار شد. با این حال، انتقال مسالمت‌آمیز قدرت در سال ۲۰۰۲ نقطه عطف مهمی بود. هرچند گذار کشور همچنان با چالش‌هایی مانند خشونت انتخاباتی مواجه بود، اما تا سال ۲۰۱۳ و بعد از آن، کنیا توانست به یک دموکراسی نسبتاً پایدار در شرق آفریقا تبدیل شود.

کنیا در سال ۱۹۶۳ از بریتانیا استقلال یافت و جومو کنیاتا اولین رئیس‌جمهور کنیا شد. در ابتدا، کنیا یک دموکراسی چندحزبی بود، اما به مرور کنیاتا قدرت را در حزب خود، اتحادیه ملی آفریقای کنیا، متمرکز کرد. پس از یک دوره بی‌ثباتی سیاسی، در ۱۹۶۹ کنیا عملاً به یک دولت تک حزبی تحت حاکمیت «اتحادیه ملی آفریقای کنیا» بود. دانیل آراب موی در سال ۱۹۷۸ پس از مرگ کنیاتا جانشین او شد و تسلط «اتحادیه ملی آفریقای کنیا» را حفظ کرد. دوران حکومت موی با سرکوب سیاسی، سانسور، نقض حقوق بشر و سرکوب احزاب و جنبش‌های مخالف همراه بود. پس از یک کودتای نافرجام، با تصویب قانون اساسی جدید در سال ۱۹۸۲ حاکمیت تک حزبی کنیا به صورت قانونی تثبیت شد.

در دهه ۱۹۸۰ کنیا با رکود اقتصادی، بیکاری بالا و نارضایتی عمومی از سیستم تک‌حزبی روبرو بود. گروه‌های مدنی و جنبش‌های حامی دموکراسی خواستار اصلاحات سیاسی شدند و کشورهای غربی امداد مالی را به تغییرات دموکراتیک مشروط کردند. در سال ۱۹۹۱ موی تحت این فشارها مجبور شد ممنوعیت احزاب مخالف را لغو کند و زمینه را برای بازگشت به سیاست چندحزبی فراهم سازد. قانون اساسی ۱۹۸۲ که کنیا را به یک دولت تک‌حزبی تبدیل کرده بود، در سال ۱۹۹۱ پس از سال‌ها اعتراض و درخواست اصلاحات لغو شد. این اقدام به تشکیل احزاب مخالف انجامید و زمینه را برای انتخابات ۱۹۹۲ فراهم کرد.

انتخابات ۱۹۹۲ اولین انتخابات چند حزبی در کنیا از زمان استقلال بود که در آن احزاب مخالف اجازه رقابت یافتند. دانیل آراب موی در این انتخابات پیروز شد، اما انتخابات عادلانه و آزاد تلقی نشد و گروه‌های مخالف دولت را به تقلب در رأی‌گیری متهم کردند. این انتخابات به خشونت انجامید و تنش‌های قومی تشدید شد. حامیان جناح مخالف، به‌ویژه از گروه‌های قومی رقیب، با حملات خشونت‌آمیز روبرو شدند که منجر به کشته شدن و آوارگی افراد شد. در سال ۱۹۹۷، موی بار دیگر برای ریاست‌جمهوری نامزد شد. این بار نیز انتخابات با تقلب و خشونت همراه بود. با این انتخابات فرصتی دیگر برای پذیرش کامل اصول دموکراتیک از دست رفت و دست‌کاری سیاسی همچنان غالب بود.

در دهه ۱۹۹۲-۲۰۰۲ فشار برای اصلاحات دموکراتیک افزایش یافت. سازمان‌های مدنی، اتحادیه‌های کارگری و رسانه‌ها خواهان تغییرات جدی‌تر شدند و تنش‌های قومی و سیاسی شدت گرفت. انتخابات ۲۰۰۲ نقطه عطفی در گذار دموکراتیک کنیا بود. پس از بیش از دو دهه حکومت، موی به دلیل محدودیت دو دوره‌ای که در قانون اساسی گنجانده شده بود، از نامزدی مجدد در سال ۲۰۰۲ منع شد. برای اولین بار، یک ائتلاف مخالف به نام ائتلاف رنگین‌کمان ملی برای به چالش کشیدن حزب حاکم تشکیل شد. در این انتخابات مواوی کیباکی، معاون رئیس‌جمهور سابق که توسط موی کنار گذاشته شده بود، پیروز شد. موی بدون خشونت قدرت را واگذار کرد و به حکومت ۳۹ ساله حاکمیت «اتحادیه ملی آفریقای کنیا» پایان داد.

حتی پس از گذار ۲۰۰۲، انتخابات بعدی باز هم با اتهامات تقلب و خشونت همراه بود. انتخابات بحث‌برانگیز ۲۰۰۷ به ماه‌ها خشونت منجر شد که در آن بیش از ۱۰۰۰ نفر کشته و صدها هزار نفر آواره شدند. خشونت‌های پس از انتخابات ۲۰۰۷ و توافق تقسیم قدرت نشان‌دهنده شکنندگی دموکراسی کنیا بود، اما کنیا به مرور بر این مشکلات فائق آمد و در سال ۲۰۱۳ توانست انتخابات نسبتاً صلح‌آمیزی برگزار کند.